



نوجوان دهه ۶۰ از خاطره تلاش هایش برای رسیدن به یک آرزو می گوید

بلیت یک طرفه به سمت جبهه



باسری افتاده به سمت خانه برگشتم. بعد از برگشتن، شناسنامه ام رادرست کردم و به فکر نقشه دیگری افتادم. مدتی گذشت و دوباره در خانه صحبت از رفتن به جنوب می کرد. شبی، بدون اینکه به خانواده اش چیزی بگوید، راهی راه آهن شد تا از آنجا به خوزستان برود. صبح که خانواده اش متوجه غیبتش شدند، به راه آهن رفتند. او را پیداایش کردند و به خانه برگرداندند. آقارامین برای سومین بار نقشه رفتنش را بارها در ذهن مرور کرده بود. منتظر فرصتی بود تا آن را عملی کند. تا اینکه یک روز مادرش ۱۵۰ تومان به او داد و گفت برای خانه خرید کند.

آقارامین می گوید: با همان پولی که از مادرم گرفتم، راهی راه آهن شدم. بلیت خوزستان را گرفتم و خودم را به یادگانی در اهواز رساندم. خوشحال بودم که به منطقه جنگی رسیده ام. تصور می کردم بعد از اینکه خودم را معرفی کنم راهی جبهه می شوم؛ اما مسئول

سمیرا منشادی ۱۵۰ تومان پول خرید مایحتاج خانه، برای رامین شاهین فردا زده ساله بلیت رسیدن به آرزویش شد. تابستان سال ۱۳۶۱ بود و او که دلش می خواست مثل پدر و چهار برادرش راهی جبهه شود. این بار پول را گرفت و به جای خرید، راهی راه آهن شد. پیش از آن هم یک بار شناسنامه اش رادست کاری کرده و بار دیگر شبانه از خانه فرار کرده بود؛ اما هر دو بار دست خالی برگشته بود. این بار خودش را به اهواز رساند، غافل از اینکه باز هم راهی برای رسیدن به جبهه پیش پایش نیست.

● نقش برآب شدن نقشه ها

شاهین فرمتولد آبادان است و از سال ۱۳۵۷ به همراه خانواده اش در مشهد زندگی می کند. پدر رامین و چهار برادرش در سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ برای دفاع از وطن راهی جبهه شده بودند. خواهرش هم در سازمان هلال احمر مسئول اعزام امدادگران بود. او دوست داشت مانند آن ها راهی جبهه شود. بارها به پدر و برادرانش اصرار کرده بود تا او را هم با خودشان به جبهه ببرند. اما چون سن آقارامین کم بود، پاسخشان منفی بود.

اولین بار برای رفتن به جبهه، شناسنامه اش را با مدام تغییر داد. اما وقتی مسئول اعزام نیرو، نگاهی به شناسنامه اش انداخت، از او پرسید: «مطمئن که شناسنامه خودت است؟» او هم باطمینان جواب داد: «بله». آقارامین ماجرا را این طور تعریف می کند: عدد سال تولدم را از ۱۳۴۹ به ۱۳۴۵ تغییر داده بودم. اما سال تولدم به حروف همان ۱۳۴۹ بود. مسئول اعزام نیرو متوجه این ناهماهنگی شد.



پادگان، وقتی دید با هیچ گروهی اعزام نشده ام و بدون آموزش نظامی آمده ام، گفت باید به شهر خودم برگردی و از آنجا اعزام شوی. او ادامه می دهد: آن مسئول از من پرسید از کجا آمده ای؟ ترسیدم بگویم از مشهد آمده ام. گفتیم از چهارم، گفت برگرد به شهرت.

● لباس امدادگری اندازه ام نبود

آقارامین می گوید: وقتی به شیراز رسیدم، ما چرا را برای دوست خانوادگی مان تعریف کردم. آن ها با خانواده ام تماس گرفتند. خواهرم گفت به مشهد برگرد. خودم کارهای اعزامت را از طرف سازمان هلال احمر انجام می دهم. قبول کردم که برگردم. البته یک ماه در شیراز ماندم و بعد راهی مشهد شدم.

او ادامه می دهد: بعد از اینکه برگشتم، خواهرم به قولی که داده بود، عمل کرد. اول برای شرکت در کلاس های امدادگری ثبت نامم کرد. سال ۱۳۶۲، بعد از اتمام دوره ها، از طریق سازمان هلال احمر برای ۴۵ روز راهی کردستان شدم.

لباس های نظامی اندازه این نوجوان سیزده ساله نبود. لباس ها را برایش اندازه کردند بالاخره به عنوان امدادگر اعزام شد.

او می گوید: آن سال، بیشتر از دو ماه به مدرسه نرفتم. به همین دلیل، امتحانات سال سوم راهنمایی را به صورت متفرقه دادم. رامین شاهین فر چند سال بعد نیز به عنوان بسیجی، پانزده ماه در جبهه حضور داشت.

دانش آموزان ناحیه ۳ آموزش و پرورش به یاد شهدای مدرسه شجره طیبه، کار متفاوتی انجام دادند

سمفونی ۱۶۸، برای ستاره های میناب



عیدگاه

به صورت نمادین و هماهنگ با تعداد

شهدای دانش آموز مدرسه میناب انتخاب شد. اما به دلیل محدودیت فضای سن، امکان

حضور همه آن ها روی صحنه وجود نداشت و در نهایت ۹۰ دانش آموز در اجرای اصلی حاضر شدند.

او ادامه می دهد: حدود دو ماه دانش آموزان نوازنده و خواننده زیر نظر سید مجتبی ذبیحی تمرین کردند تا برای اجرای سه قطعه «سرزمین بیکران»، «باید برخاست» و «ای ایران» آماده شوند.

● موسیقی، برای زنده نگه داشتن یاد شهدا

علی اصغر دانشیار که حدود پنج سال است جاز می نوازد، می گوید: وقتی فهمیدم این اجرا به یاد شهدای مدرسه میناب برگزار می شود، برای حضور در گروه داوطلب شدم.

او ادامه می دهد: چون دانش آموزان از مدارس مختلف بودند، هفته ای دو روز در کنار هم تمرین می کردیم تا قطعات آماده شوند. کار برایم حس متفاوتی داشت؛ چون احساس می کردم من هم می توانم به نوعی در زنده نگه داشتن یاد این بچه هاسهمی داشته باشم. به همین دلیل با حس رضایت و خوشحالی در تمرین ها و اجرا شرکت می کردم.

نیلوفر اسدی، دانش آموز پایه نهم نیز دو سال و نیم است که کاخن می نوازد.

نجمه موسوی زاده نیز دیک به هفت ماه از روزی که دانش آموزان مدرسه شجره طیبه میناب در جنگ تحمیلی سوم، جان خود را از دست دادند می گذرد؛ کودکانی که نامشان در ماه های گذشته در برنامه ها و مراسم مختلف در نقاط مختلف کشور، زنده نگه داشته شده است. این بار اقرار شد حکایت آن ها با زبان موسیقی روایت شود. آن هم با حضور دانش آموزانی که هم سن و سال همان بچه های شهید بودند.

اداره آموزش و پرورش ناحیه ۳ مشهد برای اولین بار در کشور، یادواره شهدای دانش آموز مدرسه شجره طیبه میناب را در قالب اجرای ویژه «سمفونی ۱۶۸» در محله شهید بهشتی برگزار کرد. ۱۶۸ دانش آموز دختر و پسر این ناحیه، به یاد ۱۶۸ شهید دانش آموز، برای تدارک این سمفونی انتخاب شدند.

● ۲ ماه تمرین برای یک اجرای متفاوت

مدیر اداره آموزش و پرورش ناحیه ۳ مشهد درباره شکل گیری این برنامه می گوید: در ماه های گذشته، مدارس مختلف برنامه های متفاوتی برای گرامی داشت یاد شهدای دانش آموز مدرسه میناب برگزار کرده اند. اما ما به دنبال این بودیم کار متفاوتی انجام دهیم. رضایه اذ توضیح می دهد: دانش آموزان سه مقطع تحصیلی ناحیه که در زمینه موسیقی فعالیت داشتند، شناسایی و ۱۶۸ دانش آموز دختر و پسر نوازنده و خواننده برای این اجرا انتخاب شدند. این عدد

او ادامه می دهد: حدود یک ماه و نیم پیش در کانال فضای مجازی مدرسه اعلام شد دانش آموزانی که موسیقی بلدند، می توانند برای تست این اجرا مراجعه کنند. من هم مراجعه کردم و بعد از اینکه استاد ذبیحی تأییدم کرد، به گروه پیوستم. استقبال خیلی خوبی که امروز از اجرای ما شد، خستگی دو ماه تمرین را از تنمان بیرون کرد.

● به یاد امیدهای پریز

سارینا صدر بلوریان، یکی از همخوان های گروه و دانش آموز پایه دهم، تجربه اجراهای مختلفی دارد؛ «اجرای امروز برایم با تمام تجربه های قبلی فرق داشت. این اجرا برای من فقط یک برنامه موسیقی نبود؛ می دانستم قرار است به یاد بچه هایی اجرا کنیم که خیلی زود و در حالی که هنوز فرصت زندگی داشتند، از دنیا رفتند». او می افزاید: وقتی روی صحنه ایستادم، بیشتر از اینکه به اجرای خودم فکر کنم، به این فکر می کردم که ما ۱۶۸ نفر به یاد ۱۶۸ دانش آموز شهید انتخاب شده ایم. همین موضوع باعث شد قطعات را با تمام توانم اجرا کنم.